

مرتضایی که کرد یزدانش، همره جان مصطفی جانش

حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة / حکیم سنایی غزنوی

ذکر زوج البتول و ابن عم الرسول ابی الحسن والحسین المبارک الزکریا غیرالفرار غالب الجیش العرمم الجرار سیدالمهاجرین والانصار امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)

روزاو بت شکن زروزال
مرتبی را وصی و هم داماد
ای خواجه اگر درونت شکی است
کس ندیده به رزم در پشتش
آل یاسین شرف بدو دیده
نایب مصطفی به روز غدیر
به فصاحت چو او سخن گفتی
... تو کشیدی ز کافری پندار
کرده در عقل و دین به تیغ و قلم
خوانده در دین و ملک مختارش
جان آزاد مردی و تن دین
شرف شرع و قاضی دین او
قابل راز حق رزانت او
... کرده از بهر جان اهل هنر
مُحرم او بوده کعبه جان را
... تا بدان حد شده مکرم بود
مصطفی را مطیع و فرمانبر
بهر او گفته مصطفی به آله
فضل حق پیشوای سیرت او
هر که جستی مخالفت در دین
کد خدای زمانه چاکر او
هر که تن دشمن ست و یزدان دوست
حرمت دین چو ظرف جانش داشت
کاتب نقش نامه تنزیل
علم او را که منخره کردی موم
عالم علم بود و بحر هنر
بحر علم اندرو بجوشیده
رازدار خدای، پیغمبر
حیدری کش خدای خواند شیر
شیررو باه را نیازدار
عقل در آب رویش آغشته
کرده از رمزهای عقل انگیز
لفظ قرآن چو دید درویشش
عشق را بحر بود و دل را کان
... فرش توحید جان هستش بود
کی شود آن که ماه دین با او
نه که این عقد پیش از این بودست
با ثریا ثری برابرد
... مرتضایی که کرد یزدانش
هر دو یک قبله و خردشان دو
هر دو یک درز یک صدف بودند
دو رونده چو اختر و گردون
از پی سائلی به یک دو رغیف
در منظوم پادشا کانش
سایه چاکرانش از ره حلم
سر توحید اندرین گلشن
... زمزم لطف آب خامه اوست
... گفته او را رسول جبارش
در قیام و قعود عود او کرد
... تیغ خشمش منیر بود منیر

دست او تیغ زن براوج زحل
جان پیغمبر از جمالش شاد
کفرو دین نزد تو زجهل یکی است
منهزم شرک از یک انگشت
ایزد او را به علم بگزیده
کرده در شرع مرورا به امیر
مستمع زان حدیث در سفتی
تیغ بر روی حیدر کرار
با شجاعت سماحت اندر هم
هم در علم و هم علم دارش
خسر و سنت و تهمتن دین
صدف در آل یاسین او
مهیبت وحی حق امانت او
درج در یک سخن دو درج گهر
مُحرم او بوده سر یزدان را
لو کشف مرورا مسلم بود
همه بشنیده رمز دین یکسر
کای خداوند وال من والاه
خلق او عشرت عشیرت او
کردی او را به زیر خاک دفین
خواجۀ روزگار قنبر او
داند الراسخون فی العلم اوست
زحمت حرف پیش او نگذاشت
خازن گنج خانه تاویل
بود چون محرم و عرب محروم
بود چشم و چراغ پیغمبر
چاه را به زمستمع دیده
رازدار پیغمبرش، حیدر
کی زدی بر معاویه شمشیر
لیک صد گور زنده نگذارد
سهو در گرد دینش ناگشته
طبع و بازار و ذهن و خاطر تیز
خویشتن جلوه کرد در پیشش
شرع را دیده بود و دین را جان
سد اسلام تیغ و دستش بود
تبع و تابع ثریا او
درازل تا ابد قرین بودست
چون علی با نبی برادر شد
همره جان مصطفی جانش
هر دو یک روح و کالبدشان دو
هر دو پیرایه شرف بودند
دو برادر چو موسی و هارون
سورت هل اتی ورا تشریف
لوح محفوظ مصطفی جانش
قدوه عاشقانش از سر علم
پیش جان عزیز او روشن
کعبه اهل فضل نامه اوست
کای خدای از بدان نگه دارش
در رکوع و سجود جود او کرد
بحر علمش غدیر بود غدیر

التَّحِلُّ مَا لَمْ يَصْنَعِ الْعَسَلُ: وَ زَعُمُوا أَنَّ فِيهِ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَلَمْ يَذْكُرْ فِيهِ قَوْلَهُمْ مَعَانِيَهُ وَ يَلِيزُهُ
حَتَّى الْمُحَوَّابَةِ النَّبِيِّ الْقَطِيعُ مِنْ قَوْلِهِمْ أَنَّ فِيهِ غَنَى شَجَرٍ طُوبَى لَكَ وَلَمْ يَأْتِ لَوْ أَدْلَلَكُ
بَلْ اعْتَقَدُوا جَمَالًا كَمَا هُوَ: وَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنْ هَذَا الشَّهْرِ صَوَّرَ نَقْطُوعَ سَنَةِ آبَاءِ مَسْقُوتِ النَّبِيِّ فِي
الرَّابِعِ مَبَاهِلَةَ ابْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ نَضَارِي بَخْرَانِ وَالْخُرَاجَةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ مَقَامَ ابْنِ كَانِهِ
وَقَاطِئَةِ مَقَامَ نِسَائِهِ وَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَرِيبًا إِلَى نَفْسِهِ أَمَّا زَا بِنَا سَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَبِّي آيَةَ الْمَبَاهِلَةِ:



وَ فِي السَّابِعِ عَشَرَ غُرَّةً وَ لَحْدًا وَ يَقَالُ إِنَّهَا كَانَتْ لِلنَّصِيفِ مِنْهُ وَ فِيهَا تَمَلَّ حَمْرَةٌ وَ لُجَجُ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ فِي الثَّانِي عَشَرَ غُرَّةً أَبِي طَالِبٍ وَ فِي الثَّانِي وَالْعِشْرِينَ زَعُمُوا التَّقَمُّ
يُؤْتَى الْحَوْتَ وَ فِي الثَّانِي عَشَرَ زَعُمُوا خُرْجَهُمْ يُؤْتَى مِنْ بَطْنِ الْحَوْتَ وَ مَقْصُودُ هَذَا الْقَوْلِ أَنْ يَكُونَ
فِي الْخَامِسِ تَرْوِيلُ الْكَعْبَةِ وَ الرَّخْمَةِ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى آدَمَ وَ فِيهِ رَفْعُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ الْقَوَاعِدُ
سِنِ الْبَيْتِ: وَ فِي الرَّابِعِ عَشَرَ زَعُمُوا خُرْجَهُمْ يُؤْتَى مِنْ بَطْنِ الْحَوْتَ وَ مَقْصُودُ هَذَا الْقَوْلِ أَنْ يَكُونَ

قدیمی ترین نگاره موجود که به روایت داستان مباحله پرداخته است.

نسخه ای از کتاب «آثار الباقیه» نوشته ابوریحان بیرونی متعلق به قرن هفتم هجری